

کربلایی‌ها

۲۹۳

کوله‌بسته

ضمیمه روزنامه شهرآرا ویژه کودکان مشهد

چهارشنبه ۷ مرداد ۱۴۰۵

فرارسیدن اربعین حسینی را تسلیت می‌گوییم.





سلامانه



سلام بر حسین [ع]

اول هر کار به نام خدا. سلام بچه ها. امیدواریم که سرحال و سلامت و خوب باشید.

دوستان عزیز، همیشه نزدیک اربعین که می شود شهر ما حال و هوای نورانی دیگری به خود می گیرد. انگار همه در تلاش هستند که مراسم چهل شهادت امام حسین (ع) و یاران با وفایش را به بهترین شکل برگزار کنند. هر کسی به عشق امام حسین (ع) به اندازه ی توان خود سعی می کند تا خدمتی به زائران و دلدادگان حسینی انجام دهد. موبک ها، ایستگاه های صلواتی، مراسم روضه و سخنرانی در هر کجای شهر برپاست. چه در کربلا، چه در مشهد و چه هر جای دیگر دنیا، این همه عشق واقعا دیدنی است. شرکت در این مراسم باعث می شود که ما بیشتر با زندگی و شخصیت ظلم ستیز امام حسین (ع) و خاندان ایشان آشنا شویم. امام حسین (ع) با قیام علیه ظلم و فساد یزید و جنگیدن با او به همه ی دنیا درس ایستادگی و شجاعت داد. درست است که ایشان در کنار ۷۲ تن از یاران با وفایشان به شهادت رسیدند، اما دین خدا را جاودانه و زنده کردند، به طوری که هنوز بعد از قرن ها نام و راه و یاد ایشان زنده است و همه ی مردم آزاده ی جهان عاشق امام حسین (ع) هستند و راه او را ادامه می دهند. در زیارت عاشورا می خوانیم:

سلام بر حسین (ع)



طیبه ثابت

فهرست

از مشهد به کربلا ۱/۱
یارضا (ع) ۲/۱
شمع اربعین ۳/۱
کربلایی ها ۴/۱
شریت ضد عطش ۶/۱
خواندنی های شیرین ۷/۱
قرمز با ارزش ۸/۱
دوست دارم زود به زود
به زیارت کربلا بروم ۱۰/۱
زائر خوب اربعین ۱۲/۱
زیارت مادر بزرگ و پوریا ۱۴/۱
آمریکا در چه فکریه؟ ایران پر از سیجیه ۱۶/۱

صاحب امتیاز:

شهر داری مشهد

مدیر مسئول:

سید میثم موسوی مهر

سر دبیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

دبیر منائم:

ارژنگ حاتم

دبیر کوله پستی:

طیبه سادات ثابت

مدیر هنری:

سید هاشم دقیق

گرافیک و صفحه آرایی:

فاطمه سادات هوشیار امینی

ویراستار:

طیبه غلام رضایی

پست الکترونیک:

sabet@shahrara.com

نشانی سایت:

shahraraneews.ir/fa/kids

نشانی:

۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶

ابتدای کوهسنگی

دفتر مرکزی:

۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

داخلی مستقیم کوله پستی:

۲۷۸

توزیع و امور مشترکین:

۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



۷ مرداد ۱۴۰۵
شماره ۲۹۳

گزارش جیبی

از مشهد به کربلا



طوبه ثابت

چند روز دیگر تا اربعین مانده است. دست بجنبانید دخترها. دوستان عراقی شما در کربلا منتظرند. همان دخترانی که برای بهتر برگزار شدن مراسم اربعین امام حسین (ع) درست مثل شما به عشق امام حسین (ع) توی موکب ها و توی راه از زائران پیاده اربعین با پذیرایی گرم و صمیمی و خالصانه شان، غبار خستگی راه را می گیرند. بانزدیک شدن به ایام سوگواری اربعین حسینی و پیاده روی زائران به سمت حرم ابا عدا...^(۱)، دختران مسجد امام جعفر صادق (ع)، محله امیر المؤمنین^(۲) گلشهر به یاد کودکان شهید جنگ سوم تحمیلی در قالب یک پویش، به نام «آهوانه» دست سازه های عروسکی به شکل آهو دوختند. این عروسک ها پس از آماده سازی، به دست دختران زائر اربعین سپرده می شوند تا در مسیر زیارت، به دختران عراقی اهدا شود که هدیه ای است

کوچک، اما پرمعنا و حامل پیام صلح، همدلی و خواهری میان ملت هاست. واقعا که محبت امام حسین (ع) دل ها را به هم نزدیک می کند و گرد هم می آورد.



یا رضا(ع)



واقعاً زیبا بود
یا رضای آن‌ها
غرق شد صحن حرم
در صدای آن‌ها

نوحه خواندند و دعا
سینه زن‌ها با هم
پا به پاشان خواندیم
من و بابا کم

سینه زن‌ها بودند
زائران مشهد
دور هم حلقه زدند
رو به روی گنبد

من و بابا بودیم
در حرم قبل اذان
دیدم از راه رسید
دسته‌ی سینه زنان





شمع اربعین

چی لازم داریم؟

کاغذ رنگی سیاه و سبز و رنگی

چسب مایع

لوله ی مقوایی

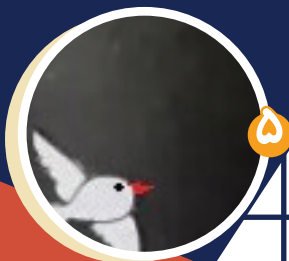
رنگ سیاه

قیچی

چطوری درست کنیم؟

در مراسم اربعین خیلی از مردم عزادار شمع روشن می کنند. دوست دارید با لوله های مقوایی شمع های زیبای کاغذی درست کنید؟ پس دست به کار شوید.

ابتدا لوله ی مقوایی تان را رنگ سیاه بزنید. حالا روی مقوای سیاه دیگری مربعی بزرگ تر از سطح لوله مقوایی بکشید و دور آن را قیچی کنید. برای درست کردن پرچم، روی کاغذ رنگی سبز مثلثی بکشید و دور آن را قیچی کنید. در این مرحله پرچم سبزتان را به چوب باریک یانی یا نوار مقوایی باریک بچسبانید. دقت کنید که بعد از خشک شدن لوله ی مقوایی، دهانه ی آن را چسب بزنید و روی مربع مقوایی بچسبانید. پرچم «یا حسین (ع)» و شعله شمع را هم به لوله ی مقوایی بچسبانید. حالا شمع های زیبای کاغذی شما آماده است.



کربلایی‌ها

راوی: پیمان



فصل: سفر اربعین

صمیمیت کرده بود. شهر پشت شهر و جاده پشت جاده تا بالاخره بعد از دو روز، اتوبوس کنار یک مجتمع بین راهی ایستاد. همه صلوات فرستادیم و برای استراحت و نماز پیاده شدیم. وقتی دوباره سوار شدیم، مادر بین بچه‌ها بیسکویت و آب میوه پخش کرد.

هرچه جلوتر می‌رفتیم، اتوبوس‌های بیشتری را می‌دیدیم که روی شیشه‌هایشان نوشته بود: «یا حسین (ع)». بعضی از مسافرها برای هم دست تکان می‌دادند و با لبخند جواب می‌گرفتند. انگار همه، حتی اگر همدیگر را نمی‌شناختند، هم سفر بودند. سجاد از صندلی جلویی سرش را برگرداند و گفت: «فکر کنم دیگه نزدیک مرز شدیم. یه عالمه اتوبوس اون جلو جمع شدن.» من صورتم را به شیشه چسباندم. از دور، پرچم‌های سبز و قرمز بزرگی دیده می‌شد که در باد تکان می‌خورد. اتوبوس‌های یکی یکی آرام‌تر حرکت می‌کردند و زائرهای زیادی با کوله‌پشتی‌هایشان از دور پیدا بودند. بابا لبخند زد و گفت: «بچه‌ها، رسیدیم لب مرز.»

قلبم تندتر می‌زد. کوله‌پشتی‌ام را محکم بغل کردم و از پنجره به جمعیت نگاه کردم. احساس می‌کردم ما هم کم‌کم به رودخانه‌ی بزرگی از زائران امام حسین (ع) می‌پیوندیم. اتوبوس از حرکت ایستاد و بابا گفت: «از اینجا سفر پیاده‌ی ما شروع می‌شه.» من نفس عمیقی کشیدم، کوله‌پشتی‌ام را برداشتم و با شوق به بیرون نگاه کردم. قرار است برای اولین بار گنبد طلایی امام حسین (ع) را ببینم و زیارت کنم و آنجا برای همه‌ی آشنایانی که التماس دعا گفته‌اند، پوریا، مادر جون و همه‌ی کسانی که دوستانشان دارم دعا کنم.

* طلبیده است: دعوت کرده است

آفتاب از همان صبح زود گرم و درخشان می‌تابید. همه با شوق، آماده‌ی سفر بودیم. قرار بود همراه بابا، مامان، پروانه و تعدادی از فامیل، تا مرز برویم و از آنجا به زائران امام حسین (ع) در پیاده روی اربعین پیوندیم. مادر جون و پوریا هم برای بدرقه آمده بودند. پوریا دست مامان را گرفت و با ناراحتی گفت: «منم می‌خوام پیام!» مامان خم شد، موهایش را نوازش کرد و گفت: «پیاده روی اربعین راه طولانی و سخته. ان شاء...» وقتی بزرگ‌تر شدم، باهم میریم. «پوریا با بغض و لبخند گفت: «پس دفعه بعدی منم میام.» لبخند زدم و گفتم: «حتماً. تو هم مواظب مادر جون باش.»

همه سوار اتوبوس شدیم و صلوات فرستادیم. صدای بسته شدن در اتوبوس که آمد، سفر اربعین مان آغاز شد. من کنار پنجره نشستم و پروانه کنارم. شهر کم‌کم پشت سرمان جا ماند و جاده و جاده‌ی مثل روبانی بلند زیر چرخ‌های اتوبوس کشیده شد. پروانه به ابرها اشاره کرد و گفت: «بین! اون یکی شبیه کبوتره.» من خندیدم و گفتم: «اون یکی هم انگار یه کوله‌پشتیه که داره با ما سفر می‌کنه.» و هر دو خوشحال بودیم که می‌توانیم در پیاده روی اربعین خانوادگی به زیارت کربلا برویم. همه چیز به خوبی پیش رفت. همه می‌گفتند امام حسین (ع) آن‌ها را طلبیده* و دعوت کرده است.

در تمام این دو روز سفرمان تا مرز حال و هوای همه دیدنی بود. گاهی همه با هم ذکر می‌گفتیم، گاهی زیارت عاشورا و دعا می‌خواندیم و گاهی هم یکی از فامیل خاطره‌ای از سفر اربعین سال‌های قبل تعریف می‌کرد. صدا و گفت‌وگوی بزرگ‌ترها، اتوبوس را پراز







شربت ضد عطش

آن روز هوا خیلی گرم بود. قرار بود پدر زودتر به خانه برگردد. برای همین مادر می خواست یک شربت خنک که برای هوای گرم خوب است درست کند. او مقداری شکر و آب را با هم مخلوط کرد و روی شعله گذاشت. مادر مواد را مرتب هم زد تا غلیظ شود. پروانه که کنجکاو شده بود از مادرش پرسید: «چی درست می کنین؟» مادر جواب داد: «یک شربت خوش مزه که برای هوای گرم خیلی خوب است.» پروانه خندید و گفت: «واقعنی؟ پس بذارین منم کمک کنم.» مادر به پروانه گفت شیشه عرق بیدمشک و گلاب را بیاورد. بعد قابلمه ای را که شکر و آب داخل آن بود کنار گذاشت تا خنک شود. مادر مقداری گلاب و عرق بیدمشک را داخل قابلمه ریخت. بعد مواد را هم زد و داخل پارچ ریخت. چند تکه یخ و غنچه گل محمدی و مقداری آب لیموی تازه هم اضافه کرد. وقتی پدر رسید شربت آماده بود. مادر شربت را داخل لیوان ریخت و با هم شربت خوش مزه و خنک را خوردند. بچه ها شربت بیدمشک برای رفع عطش در تابستان خیلی خوب است. لیمو هم ویتامین C دارد که بدن ما را مقاوم می کند.



چی لازم داریم؟

عرق بیدمشک: نصف لیوان

گلاب: ۲ قاشق غذاخوری

شکر: به میزان لازم

آب لیمو: به میزان لازم

آب: به میزان دلخواه





۷ مرداد ۱۴۰۵
شماره ۲۹۳

معرفی کتاب



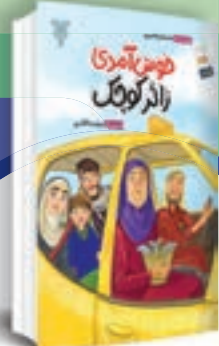
خواندنی‌های شیرین

وقتی کتاب خوبی را در دست می‌گیری و می‌خوانی، انگار به جاهای مختلف سفر می‌کنی و از هر داستان، مطالب تازه و مفیدی یاد می‌گیری. اگر اهل خواندن کتاب‌های پرماجرا هستی این دو کتاب را به شما پیشنهاد می‌کنیم.



این کدو مال او
نویسنده: گروه نویسندگان
ناشر: اطراف ۱۴۰۲
مخاطب: کودکان ۷ تا ۱۰ سال

داستان درباره‌ی پسر بچه‌ای است که همراه با پدر زنبوردارش، به سراغ کندوهای روند تا عسل‌ها را برداشت کنند، اما پسر بچه موقع برداشت عسل‌ها، متوجه می‌شود پدرش عسل بهترین کندو را جدا می‌کند و نمی‌فروشد. پسر بچه تعجب می‌کند و برای همین با دقت کارهای پدرش را زیر نظر می‌گیرد تا به جواب سؤالش برسد. در نهایت متوجه می‌شود پدرش عسل این کندو را برای صبحانه عزاداران روضه امام حسین (ع) جدا کرده است. به نظر شما بعدش چه می‌شود؟ خب حالا وقت خواندن بقیه‌ی ماجرا از روی کتاب است.



کتاب: «خوش آمدی زائر کوچک»
نویسنده: مسلم ناصری
ناشر: جمال
سال چاپ: ۱۴۰۳

زائر کوچولوی اربعینی؛ کتابی درباره‌ی پیاده‌روی اربعین و آموزه‌های دینی برای کودکان است. نویسنده با استفاده از روایت‌های کوتاه و احادیث، مفاهیمی مانند نشانه‌های مؤمن، اهمیت زیارت امام حسین (ع) و آداب زیارت را به زبان ساده بیان می‌کند. بچه‌های عزیز این کتاب با ترکیب متن، تصویر و بازی، تلاش دارد تا مفاهیم دینی را به صورت غیرمستقیم و در قالب سرگرمی به شما منتقل کند. در بخش‌هایی نیز به آداب نوشیدن آب و یادآوری نام امام حسین (ع) اشاره شده است. پس حالا وقت خواندن همگی این کتاب خوب است.

با خون بیشتر آشنا شویم

قرمز با ارزش



۱

بابا گفت: «بدن هر انسان بزرگ سال تقریباً ۵ لیتر خون دارد. اگر بخشی از بدن زخمی شود، آدم دچار خونریزی می‌شود. خونریزی شدید می‌تواند خطرناک باشد.»



۵

پروانه هم دوست داشت کمی از خونسش را هدیه کند. پیمان همان طور که در کتاب «رازهای بدن انسان» جست‌وجو می‌کرد، گفت: «فقط افراد بالای هفده سال و زیر شصت سال که سالم باشند و وزن بالای پنجاه کیلوگرم داشته باشند، می‌توانند خون اهدا کنند.»



۶

مامان

به بچه‌ها گفت:

«خون‌های اهدایی هر سال

میلیون‌ها نفر نجات می‌دهد.

کسانی که دچار حادثه‌ای می‌شوند یا در

اتاق عمل احتیاج به خون پیدا

می‌کنند، از خون

اهدایی استفاده

می‌کنند.»



بچه‌های عزیز حتماً برای شما هم پیش آمده است که گاهی اتفاقی جایی از بدنتان خراش بردارد و از محل آسیب دیده خون بیاید. خوب است بدانید که خون مهم‌ترین مایع حیاتی بدن ماست که باید دربارۀ آن بیشتر بدانیم. یک روز که خانواده رضایی دور هم جمع بودند و داشتند میوه می‌خوردند ناگهان دست پروانه با کارد میوه خوری خراش برداشت. مامان فوری یک چسب زخم برای پروانه آورد و زخم را بست تا خون‌ریزی نکند. پیمان گفت: «واقعاً که خون چه ماده‌ی عجیبی است!» بابا گفت: «درست است. این مایع قرمز رنگ داستان جالبی دارد. بیایید تا برایتان تعریف کنم.»



مهرجان زارع





بابا توضیح داد که خون با گردش در رگ ها کارهای مهمی انجام می دهد مثل انتقال اکسیژن و مواد غذایی به سلول های بدن و بیرون بردن مواد بد و اضافی از سلول های بدن. همچنین به تنظیم دمای بدن و تأمین سیستم ایمنی بدن کمک می کند.



پیمان کتاب

«رازهای بدن انسان»

را برداشت و گفت: «مثلا اگر در هوای گرم ورزش کنیم، خون گرمای بدن را به پوست می برد و عرق ما را خنک می کند. یا وقتی زخمی می شویم، گلبول های سفید خون، محل زخم را از عفونت محافظت می کنند.»



۴

بابا گفت:

«راستی می دانستید می شود خون را نذریا هدیه داد؟»
بعد هم توضیح داد که اهدای خون یعنی یک نفر داوطلبانه به پایگاه اهدای خون برود و مقداری از خونسش را برای نجات جان انسان ها هدیه کند.

پایگاه اهدای خون



۸

پیمان و پروانه به خاطر چیزهای جالبی که درباره ی داستان خون شنیده بودند، خیلی خوش حال بودند. پروانه اما خوش حال تر بود چون حالا دیگر خون دستش بند آمده بود.



۷

بابا توضیح داد: «نمی توان خون هر آدمی را همین جوری به یک نفر دیگر تزریق کرد چون گروه خونی آدم ها با هم فرق دارد. اگر به کسی خونی که به گروه خونی اش نمی خورد تزریق کنند، خیلی خطرناک است. چهار گروه خون اصلی داریم: A-B-AB-O»



گفت و گو با یک زائر پیاده اربعین

دوست دارم زود به زود به زیارت کربلا بروم

بچه ها کمتر از یک هفته به اربعین شهادت امام حسین (ع) و یاران باوفایشان باقی مانده است و این روزها بسیاری از دوستان شما مسافر سرزمین کربلا هستند. طهرا خیر دوست، ۱۱ ساله و دانش آموز دبستان امام رضا (ع) واحد ۵ که یک فعال قرآنی است و تاکنون موفق شده است چند بار این سفر را تجربه کند در این باره می گوید: «زیارت کربلا به ویژه در ایام اربعین خیلی حس خوبی دارد و دوست دارم باز هم تکرارش کنم.» گفت و گوی ما با طهرا را دنبال کنید.

♦ من و قرآن

آشنایی من و قرآن به سنین کودکی ام برمی گردد که هنوز خواندن و نوشتن بلد نبودم و با کمک مادرم شروع به حفظ دعای فرج و بعضی سوره های کوچک کردم. پس از ورود به مدرسه و با کمک معلم قرآنم آشنایی ام با قرآن بیشتر شد و از کلاس دوم خارج از مدرسه هم به کلاس قرآن رفتم و روخوانی و روان خوانی را بیشتر یاد گرفتم. وقتی کلاس سوم بودم شروع به حفظ سوره های جزء ۳۰ کردم و تقریباً کل این جزء را حفظ هستم. هنگام خواندن قرآن به معانی آن نیز توجه دارم.

♦ حاصل اعتماد دوستان

ارتباط با قرآن مهم ترین دلیل ورود من به فعالیت های فرهنگی و پرورشی دیگر در مدرسه بوده است و این موضوع سبب ایجاد احترام بیشتر از طرف مسئولان مدرسه و دانش آموزان شد تا حدی که با اعتماد دوستان عزیزم، عضو شورای دانش آموزی مدرسه شدم و در تقسیم کار انجام شده در شورا هم به واسطه همین شناخت مربیان،





امور مربوط به فعالیت های قرآنی به من سپرده شد. در ایام خاصی که انسان ارتباط معنوی بیشتری با خدا و اهل بیت (ع) دارد، مانند ماه مبارک رمضان و محرم و صفر یا در مکان های خاص مانند حرم مطهر امام رضا (ع) علاقه به تلاوت قرآن بیشتر است و قطعاً تأثیرات بیشتری هم دارد. هر وقت بتوانم قرآن می خوانم، به خصوص در ایام خاص مثل ماه مبارک رمضان که همراه مادرم جزء خوانی را انجام می دهم.

♦ فعالیت های من

در مدرسه در گروه سرود هم عضو هستم و برای مناسبت های مختلف اجرای سرود داریم و امسال رتبه ی اول مسابقات سرود همگانی ناحیه را کسب کردیم. حدود ۳ سال است که در کلاس های آموزش بسکتبال شرکت می کنم و هم زمان در کلاس های کامپیوتر هم شرکت داشته ام.

در این چند سال همیشه شاگرد ممتاز کلاس و مدرسه بوده ام. در زمینه ی تحصیلی مادرم خیلی به من کمک کرده و وقت زیادی را حتی پیش از اینکه به سن مدرسه برسیم صرف کرده است، تا حدی که وقتی به کلاس اول رفتم خواندن و نوشتن را به طور کامل بلد بودم. من هم برنامه ی اصلی ام پیشرفت در تحصیل و انتخاب یک رشته ی خوب دانشگاهی است تا بتوانم انسان مفیدی برای کشورم باشم.

در این راه اولین مشوقم خانواده ام هستند و بعد هم معلم های قرآن مدرسه خانم ها سلمانی و حسن نیا که همیشه پشتیبانم بوده اند و از همگی ممنونم.

♦ پیامی از خداوند

وقتی قرآن می خوانم یعنی خداوند با من حرف می زند و حس خیلی خوبی پیدایم کنم، زیرا احساس می کنم خداوند برایم پیام فرستاده و به من اهمیت داده است، همچنین ارتباط با قرآن در یادگیری درس هایم تأثیر زیادی داشته است.

بنابراین به بچه های هم سن و سال خودم هم پیشنهاد می کنم که ارتباطشان با قرآن و اهل بیت (ع) را حفظ و بیشتر کنند تا تأثیرات مثبت این ارتباط را در زندگی خود ببینند.

من هم سعی می کنم در حد توانم در زمینه ی قرآن به دوستانم کمک کنم و باتوجه به اینکه به عنوان فعال قرآنی شناخته می شوم رفتار و کرداری در شأن قاری قرآن داشته باشم.

♦ یک سفر عالی

تاکنون توفیق داشته ام پنج مرتبه به کربلا سفر کنم که دو بار آن مربوط به سفر اربعین بوده است. زیارت کربلا به ویژه در ایام اربعین خیلی حس خوبی دارد و با وجود گرمای شدید و سختی هایی که در این سفر هست اما خیلی تجربه ی خوب و ماندگاری برای من بوده و خیلی دوست دارم زود به زود به این سفر زیارتی بروم.

معمولاً در ایام خاص مانند دهه ی محرم در برنامه های مسجد محله شرکت و گاهی از کلاس های اوقات فراغت مساجد هم استفاده می کنم. الان هم نزدیک به ۵ ماه است که همه ی برنامه های مساجد در اجتماعات خیابانی است که من هم شرکت می کنم و در این اجتماعات اجرای برنامه ی رجزخوانی هم داشته ام.





زائر خوب اربعین

بچه ها تا حالا فکر کرده اید شما هم می توانید یک قهرمان باشید تا همه ی خانواده و دوستان و آشنایان و هم مدرسه ای هایتان به وجود شما و کارهای ارزشمندتان افتخار کنند؟ بله که می شود. اینکه کاری ندارد. در دنیای واقعی قهرمان ها شغل ندارند و پرواز نمی کنند. آن ها مثل ما و در کنار ما هستند. کافی است کمی دقیق شویم تا یکی از آن ها را ببینیم. بله برای قهرمان بودن، بهترین بودن در اخلاق و رفتار و کارها و داشتن یک قلب بزرگ مهربان کافی است.



طبیعت

اسم این پسر خوش رفتار و باهوش امیرعلی علی نیاست. امیرعلی پایه ی سوم دبستان را تمام کرده و مهرماه که بیاید کلاس چهارم می رود.



امیرعلی خدا را خیلی دوست دارد، برای همین همیشه بعد از نمازهایش با خدا صحبت می کند. او اعتقاد دارد، برای خدایی که این همه به ما نعمت داده است هر قدر هم خوب باشیم و شکر کنیم، واقعا کم است.

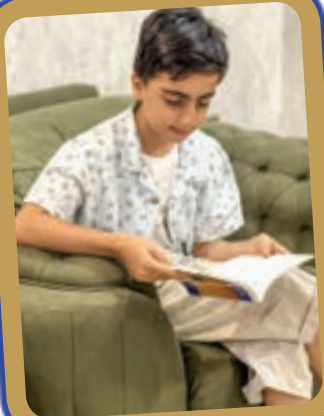




او یاد گرفته که چطور به دیگران کمک کند، مثلاً وقتی مادر بزرگش مریض است، امیرعلی کنارش می‌نشیند و مراقبش است.



او عاشق خواندن کتاب‌های خوب و مناسب سن خودش است. به نجوم علاقه دارد و در اوقات فراغتش کتاب‌هایی در مورد ستارگان و سیاره‌ها مطالعه می‌کند.



امیرعلی عاشق کشورش ایران است. از اوایل اسفند و از اول جنگ هر شب در تجمعات برای دفاع از کشورش حضور دارد و در پویش جانفدا هم، با اینکه هنوز کوچک است، ثبت‌نام کرده است.



راستی او می‌خواهد راهی زیباترین سفر شود، سفر اربعین! امیرعلی با کوله‌پشتی‌اش آماده شده تا قدم در مسیری بگذارد که پر از عشق و دوستی است.

باتشکر از مامان امیرعلی



امیرعلی جان! برایت سفری پر از خاطره‌های قشنگ آرزو می‌کنیم. قول بده توی آن مسیر بهشتی، برای همه‌ی ما بچه‌ها هم دعا کنی!



زیارت مادر بزرگ و پوریا

روز اربعین روز چهل شهادت امام حسین (ع) است و مردم برای زیارت به مراسم پیاده روی اربعین می روند، اما همیشه عده ای که به هر دلیلی نتوانسته اند خود را به این مراسم بزرگ برسانند، سعی می کنند به زیارت امام رضا (ع) بروند. خانواده ی آقای رضایی هم امسال به صورت فامیلی و خانوادگی به پیاده روی اربعین رفته اند، اما مادر بزرگ و پوریا که نتوانسته اند با آن ها همراه شوند و از جاماندگان اربعین شده اند، با هم به زیارت امام هشتم (ع) رفته اند.



هرچان اسماعیلی





۷ مرداد ۱۴۰۵
شماره ۲۹۳

۹

یا غریب الغربا
رزمندگان ما رو پیروز
کن. یا امام رضا^(ع) همه ی
بیماران رو شفا بده.

۱۰

منم می توئم
دعا کنیم؟

۱۲

امام رضا^(ع) منم مثل مامان بزرگ دوست
دارم، لطفاً پسر همسایه مون رو که مریض شده و
توی بیمارستان بستریه شفا بده. چون مامانش به ما
گفت براش دعا کنیم.

۱۱

آره پسر امام
رضاع، دعای بچه ها رو خیلی
دوست داره.

۱۳

آفرین نوه گلم...
چه قشنگ دعا می کنی.



ممکن است بعضی ها نتوانند روز
اربعین در مراسم پیاده روی اربعین
شرکت کنند. اما می توانند کارهای
دیگری انجام بدهند. مثلاً به زیارت امام
رضاع (بروند یا به کسانی که پیاده روی
می کنند خدمت رسانی کنند. شما برای
اربعین چه کار می کنید؟



ما فرزند ایرانیم

طیبه ثابت



این روزها که کشور عزیزمان درگیر جنگ با دشمنان شیطان صفت و جنایتکار یعنی آمریکا و رژیم کودک کش صهیونیستی است، پیر و جوان، زن و مرد و حتی کودکان مایکدل و یک صدا، شجاع و قدرتمند در صحنه اند. مردم مادر صحنه ی دفاع از میهن خود صد و اندی شب را در سنگر خیابان بوده اند. حضور خستگی ناپذیر مردم در اجتماعات دشمن شکن، در کنار دفاع جانانه و شگفتی ساز نیروهای مسلح کشورمان، باعث شده است که دشمنان بیشتر از هر زمان دیگری ناامید و خشمگین شوند. بچه های عزیز هر کدام از شما و ما با حضورمان در اجتماعات و حمایت از کشورمان و رهبر عزیزمان امام سید مجتبی خامنه ای می توانیم موجی سهمگین از خلیج فارس باشیم و با اتحاد مقدس خود تمام دشمنان را شکست دهیم.

اینجا ایران است و به قول معروف: «آمریکا در چه فکریه، ایران پراز بسیجیه.»
 به دوستداران وطن تمام نشدنی اند.

تصاویر زیر روایت حضور تعدادی از دختران و پسران شجاع ایران دوست از ابتدای جنگ تحمیلی سوم تا به امروز است. بچه هایی که عاشق رهبر و کشور و هویت ایرانی خود هستند و پرچم بردوش در خیابان حضوری زیبا، باشکوه و ارزشمند دارند.



ایلیا رادمهر



بردیا بیگلر



مهتارستگار و دوستش سوفیا



نازنین زینب کاظمیان



ابوالفضل توکلی



امیر محمد امیر شهریار



مهیا بنی اسد



امیر حسین صابری و خانواده اش



سید حسین رضایی



علی و محمد



علی قاسمی و برادر کوچکولوش



سید حسین میر حافظ





تصویرگر: زهره اقطاعی